

دو در جای خیار رخ
 کنت شعری که مایه نتوان
 تو خیا را که سرسرف آید و آید از آن
 پاکان ندیده روی تو آید و آید از آن
 رفتی بگل کشتی که بد لطیفان بدن
 کشته چو لاله بیدارم بر تو بخون غم که خورم
 دارم ز غم بیاری غم را یار ب
 با آنکه شده درم تو خوام فغان بشنوی
 جای که در اوقات خود بر کز نتاید از تو دور
 کز خود می بر فرق اوتیغ بلا که ای نازنین
 دل خجاده و مانده و آن جان خوار باد بیکران
 آنکه از خود دید چو لاله از او شک آید م
 ای جلوتان زین این عجب ابراهم مر
 خیا با نیا زین نشاید و این عجب کان سنگدل
 با من از نام بران شده نیست هم زمان بود
 جان جای با ضیاء الله ایماد کنت و کوست
 جای آن دار و دل نشاید زبان باد بیکران
 با سیران ای رقیب آغاز بد خوئی مکن
 در سو ما که بداند شد رقیب از خوئی بد
 ای خوشنوا شنه با که بایست از آن بر دیده جا
 کس نمی بدیم که چشم تو خورشید نیست
 رسم تو بدیعی آمد این زمان کا که در دست
 نقده که کردی جای نگر که جوئی مکت
 بلیا که کرد که کوید پیغام من
 و آنجا حساب که در ساند پیام من
 می بینم

من کسب تم که نافرستم بسوی او
 جانم سده کل از بر شین مودت هم
 عمرم ز شک از فشاندم اولی و دوم
 ای صیه پسته جاده سانهم خدیو
 تا کی بوجل سیم غذا و انکم طبع
 جای مکتوب کین همسری و شوهر چیست
 کز چشم عشق پر تر که افتاد جام من
 بجا رفتن را نفسی باز پس است ایس
 بی واسطه کفت زبان پر شرا و کین
 ای بوالهوسان معرکه عشق و ملا
 از نادما ناز غایب محبت جمل
 از کاشن غیره زج بزخچه چو کشاید
 کاهی کز نای سرن ز سر زدهم کن
 عمرم بدرت جای در مانده بسیر بود
 بیکبار و تلفاتی که برین در کس است ایس
 چه کمرسته بکین با من
 چه خطا دیده ز من که تدا
 کبر کام تو ز سر باد کدان
 من که باشم که کو میت هم کس
 قزنا داغ انتظار کشم
 کفتی از کوی ما بر جای
 رفتی اینک ز من مدول با من
 مگر ز من ز سیر سیم بر من
 نجسته با طلوع نوا سیمیل یاف
 دناش سگاشق فوسیده نام من
 رفت از بر بگردن خود بر دام من
 چون نامد آن که بدست بدام من
 کان آهوی رسیده شتر صید رام من
 صدر وصل بسوخت طعمهای زام من
 با من نفسش در او کز نفس است این
 کش واسطه رحمت جاوید نیست این
 بگذر سلامت از جای بیگوت این
 در گوش نرگویی نغمات ز سر است این
 مرغ دل محنت زه کار از قفس است این
 انسا افتاده بر زمین خار است این
 کز چشم عشق پر تر که افتاد جام من
 ای بوالهوسان معرکه عشق و ملا
 از نادما ناز غایب محبت جمل
 از کاشن غیره زج بزخچه چو کشاید
 کاهی کز نای سرن ز سر زدهم کن
 کز چشم عشق پر تر که افتاد جام من
 ای بوالهوسان معرکه عشق و ملا
 از نادما ناز غایب محبت جمل
 از کاشن غیره زج بزخچه چو کشاید
 کاهی کز نای سرن ز سر زدهم کن